

بجز یک فاسد الله الواحد القهار ان بجز یک عمر و عاصم بطاقه را برداشته است و
 اعیان و عامه مصر را جمع کرد بر روی نعل آمدند یک و از قبل از سیصد و هشتاد ساله حال آنکه پیش از آن
 از دیار برگنده مستعد جلای گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نعل انداخت چون خطاب
 حضرت عمر خطاب با رسید در زمان بیجان کرده روان شد بر تنه که شانزده گز از ربع عبا
 و بچل خیر بر یک شتافت از آن باز ای یو منا هدا بر گز سر کشی کرده نخواهد کرد نظم
 ای خوش سلطان که باشد هر زمان حکم او بر آب و بر آتش روان به مولوی
 در پیش تو فرمود راست است نایب است و دست او دست خدایت و دیگر از جمله
 عجایب بنیاد ملک است اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند
 بروایت بعضی حمیر الموقل آنرا بنا ساخته و در مدت هفتاد و سه سال با تمام رسانیده و هفتاد
 هزار مرد در آنجا کرده بعضی گویند که حضرت ادیس پیغمبر را که در لسان حکما بهر سلسله
 مشهور بودی سواد می معلوم شده بود که در عهد نوح علیه السلام طوفان عظیم خواهد شد
 که همه عالم را فرو گیرد هر آینه گنبد های اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات داد و
 خوفاً لذایب العلوم و الآثار در آنجا نقش کرد و بر بنیادی آن با و اجداد خود بازر و خواهر
 در آن مکان دفن فرمود و بزر بر آن قبا ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ است
 تعمیر یافته که چنانچه اینها از عمارات بزرگ عالم بقایت کلان است و در زمان حضرت
 یوسف در مصر فلات را در آن گنبد بنا انبار کرده اند از آن جمله است گنبد بزرگتر است و آنرا
 سه گنبد کی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را هرمان گویند هر یک از هرمان چهار چنگر
 چهار چنگر است و اقلع آنها نیز همین مقدار است و هر چه آهن و فولاد در آن

شرکت در آن کنند که سینه در سینه گزست نوبتی از مشایخ بادشاهی از پادشاهان مصر را بجز
 آن که بعد طبع حکایت ترفیع نمود پادشاه با بسیاری سپاهیان بابل رفتند و ستین بدینجا رفتند
 مدتی بود برانی گنبد غایت سعی بجای آوردند اندکی از آن ویران شد چنانکه از بنظر بنفیده در نیاید
 و در نزد یک چنان نماید که گویند که گویا روی آن دیوار را خرابشیده اند و برخی را اعتقاد است
 که طلسمی است هر که از کثاون طلسم بصره بود از آن بخشی باید مویذین قول بعضی مویخان
 نوشته اند که شخصی از بزرگان زادگان مصر پریشانی دریافت و بقصر فاقه متبادا گردید
 آنکه شاید در از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه نامی میران رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
 آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آن نوشته بود که از فلان طرف قبه کوچکی چون
 بهشت درج بپایند البته چیزی بپیدا و بلا فعل محموده صدوقی ظاهر شد از آن چوین
 سزرا باز کردیم کاسه آن برآمد که قرص طلسمی در میان آن بود صدوق را کرده کاسه
 با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برد و چند شرفی در عوض بستند چون بخانه
 آمد طلا در میان نمر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان نمر
 داشت که این طلا را خالصت نیاید هر چند فروشتند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس
 حاصل کرد و کاسه ناصیتی داشت که چون آب در روی کردندی شربانی شدی که در سینه
 مشایخ شرب نبود پس در که در وویل خانه کسب است و نمر فروشی اختیار نمود چون
 نمرش بهر بودی و از آن نمر فروختی بهر آنکه مردم مصر روی بومی نخواهد کسادی
 شاع و دیگر نمر و شان افتاد است و نفعش احوال کوشیده حقیقت را یکبار مصر
 نمودند ملک در آن نمر ساخت و آن کاسه طلا از روی بستند و در آنرا طلا آورد که

شخصی سواد مصر طلسم کشائی بدست آمد و در حوالی قبه گلخان زمین با حفص کرده چاه بی ظاهر
 شد که هر که نظر و آن را کند ز چندين اثر و در نظرش آمدی و او طلسم کشائی که شست سگاه
 افکند همه ناپدید شدند پس با و تن بدردن آنچه رفت چهار صفت بنظرش درآمد و
 هر صفت ده تخم زین سخاوه بودند و بر سر برنج شیرینی از زر تعلیه کرده که هر که دستپا
 آن خم بردی شیرین منجید دستش مجروح ساختند و همچنین در هر صفت نمرنی از جواهر بود
 شخصی از اجتماع جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر اجتماعت
 پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آمد و سیر بریده ظاهر گردید و اجتماعت
 چون طریق تصرف آن نمی دانستند مجرومی تمام بازگشتند حضرت مرزوقی علی کریم الله
 وجهه اجلی از صورت طلسمش که گری است جانوین پنج پایه را درینچه گرفته تاریخ ایام سخا
 معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرومان و انفسی و السطان ازین ظاهر
 میشود که تقریباً پنجاه سال پیش از خلقت حضرت آدم از اول بشر علیهم السلام ازین جا
 بنا یافته چه حال نسو در جدی است و نسو در هر سال یکبار بر طلی میکند صاحب خسته
 و اصحاب شیخ احمد مشرعی و صاحب پید بر آیات مختلفه میگویند که هرگز از سنگ
 بزرگ بنا کرده اند منجی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سوراخی آنرا من در آن سوراخ
 داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاح نصب کرده و در جنب سوراخ رصاص گذاشته
 انداخته و آن سه هر هست از قلع هر یک از آنها تعدادی است و آن پانصد گز
 میزنند و اصل و جیات آنها نیز صد در صد مذکور گویند و هر چه غایب از آن است
 از آن که نسو از سنگی ساخته و آن چو اسلحه است و اموال و خبری است

اشکال غریب و سلاج نیکو گذاشته اند و در هر شرفی حیات فکلی گویا کم مرتسم کرده و در آن
 حالات از منتهی باقیه حال ثبت کرده اند و در هر سیومین اخبار کا بیان است که تا به حال
 سنگ صوان دست کرده سوکاجان نقش کرده اند و با هر کاهین لوحی سخاوته اند از اول
 حکمت و جانب صنایع و زیر هر کفین زبانه سخاوه گویند مامون چون به صبر سیدی
 و نه بدمان نمود اما صورت نیست مگر اینکه بحال جد جسد و صرف مال بچید و عدل
 کو یک از یکی از آنها بر کند و عقب نظایه چالی یافت به چهار انگه در کردن از نام توفیق
 نموده بود بلا حظم انجالی بسیار شجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سو پیک
 و در هر ص تا کرده است و سبب تغییر آنکه خوابی دید که آسمان بر زمین سیده طایران سفید
 بر زمین را و بسیار و باقی است بصورت زن سو پیشان که بر روی خود طبا نسیانند
 سو پدید در حال خواب با این نیز واقعه سوال کرد او گفت افق است که از آسمان ناز
 شده است چون از خواب بیدار شد تغییر از معجزان پرسید گفتند طوفانی خواب از آن
 عالمساز اظلام که خواب کرد سپس حکم فرمود تا هر بین سازند و بیع و اذاع خواب را
 نقل کرد و برای آن نوشت که بنا کرد بر این دو در هر ص شاه از خدمت ماده که
 هست که در دست سوال از آن نهیدم سازد و آنرا بحر یو را بنیدیم که است که آنرا از
 یور با برهستاند و بعد علم صاحب یور الفی از این کسریا می نقل کرده که در عهد ملک عالی
 در سال ما نصیب و پناه و داشت در مهر قبطی روسه داد که در عرض نگاه داشتند
 اندر سنگی که شادند ملک عادل به آنها را از مال خود کفن بو نشانید و می که احوال آنها
 مذکور است از قبایس بیرون بودند و را خر کار بجای انجا بعد که به سر رسیده اند

نامدینان مردم فرزندان خود را میجویند چون فرزند نماید شروع باطبا نمودند
 بهیانه بیماری هر کسی طلبی با سخا میبندد و از اطراف و جوانب کار و آگشیده هر
 آن پچاره را مانند گوشت قرمزی از هم میبرد و در علاج جوع البقیه نمودند و تمام مضر
 آب روان نیست مگر در نخل و برت اصلا تبارد و باران نیز اچنانا بارش کند و هر
 بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین بوسیده گردود در بعضی
 جای آن گیاهی است که ریسان کشتی نامی گمان اندان کند و نیز مانند شمع روشن است
 در چون ببرد چند مرتبه گردانند باز روشن شود و از غریب یا مصر آنکه مردم آنجا
 تخم مرغ بسیار در زیر سنگین پنهان کند بعد چند روز بعد هر ضیه چوپه مرغی بیرون
 و آغاز آن چیدن کند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند و حوض
 چشمه آب چشمه آن حوض آید و از آنجا با طرف جاری شود هر گاه زن حایضه
 مرد جنب است آب چشمه آن آب از رفتار باز استند و منتظر گردند تا آنجا بجنبند
 و آب کلوث از حوض بیرون کشند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حد
 مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلم مردمی از سنگ خام سا
 در غایت مهابت چوبی در دست و با فسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ راه
 از آن نموده تبار زمین خوانند نمود تا بعبارت مصر رسد و میت آن تیشال بترتیب است
 ما از اهل احوال گویند در مصر خزان و استران بیش بسیار میباشند چون از لوب
 کوه گدازند در جهت دهنده و چاهها باشند و یکی از نایب مصر خر بوز شود که
 در ریگ شتر را که در مصری پیچیده در راه بیابان در قریب به نیم روز راه است
 در ریگ شتر را که در مصری پیچیده در راه بیابان در قریب به نیم روز راه است

چنانکه میباید و خالد شکر فرقی بسیار در شاه عکبر یافته بود و در هجرت از بستان آمدن
آورده است که حضرت ابوداود صاحب سن که از کبار محدثین است از سخن خود گفته که من در
خیابان لاری بودم و آنرا پایش نمود شیر داشت برآمد و یک تنی را دیدم بالائی سوار
کرده بودند مثل دلقار و گلان هر دو نصیبان تنی بزرگ شیر نمود از شیر در زمین
ایستاد بسیار شوم چون در نعل غلبه کنان بر این برایشین شود و بگره و بگره بند بود
گرد و در آن دریا چشمه هم باقی باشند و دیگر جانیست در حد و این یا چه ولایت
شام همه یکسو است و این بین این چهار خوانند و در چهار از آن گرفته و در سبب
اگر کسی محل باشد حسیه را بدرون محل اندازند و فرم کاران مهتاب از در چهار
ردم صبی بیتی بی اسرائیل اردو مساحت تیبی اسرائیل تنی و سنک است یک
از سنک نیز در در آنرا بادیه العرب نیز خوانند و در آن دو درخت است که در آن
میباشند مثل چکارک این حال تا نخل بوم است آدمی باید و بعد از آن قطع می شود
مابین فلسطین و آبادان اقصی و در وقت اولای بی اسرائیل با تیبی اسرائیل بود
و عدد جماعت ششصد هزار کس گفته اند چون طعام و قوت این میان سینه
عالی الاطلاق این سلوی ایشان که است میفرمودن شبانه در مجلس خبری بود
در غالی که یک شبانه بصری است چه که در اوقات تیبی اسرائیل
پاره شده و بر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چند گشته و نمایانده با منتهی
تاست و کس فرود و بسافت طول عرض در میان شیار در راه است و در
میان و تقویر راه و نیز خاصه بود و نعل است و در میان این دو راه

قسطا است بر شام من است و این شهر کوچک او کلهای عالی است و این
 مردم که بر قریب میباشند و کارانش خرد است و چاره طلبند و در تمام شام من
 قسطا است و قسطا بهر قسم علیای از صید من است و این شهر بسیار
 و این شهر از قسطا و خرابی بسیار آورده که در صورتی تعیین معیاره نام است که مردگان بخا
 و نسا و دانه و از خوشی آسمان طیور آن اوقات را از کتابهای سطر که کرده اند
 و در این کتابها مابین یکبار و دو بار سیدان شود و گویند نویسی که این کتاب را از مردگان
 کردند و عمل تغییر برایش راه نیافته و اثر ندارد و پاشی آن متبیه باقی بود و در کتاب
 و این کتاب است که در میان صحابه آن مردگان حاصل میشود و آن مقرر است و در میان
 و در این کتاب قسطا که این است که آنرا مقرر خوانند و از آنکه در بر بعد حاصل میشود
 بحال و از ملک آنجا که میفریبند در حقیقت بسیار است که در زمان مزارین
 باشد و جایگزین بود و در تمام کربلا ممالک نظام و این است که در کتاب
 مصر و بیروت آورده و در میان قسطا و عین الشکر است که در تمام شهرها
 مقرر کرده اند و آن برج و از ملک ساخت و در وقت بدین باز کرده و از آن
 از آنکه در آنجا کرده و در هر روز چندین هند و فلز در پیش مار گاه و در آنجا
 و از آنکه در آنجا کرده و در هر روز چندین هند و فلز در پیش مار گاه و در آنجا
 در آن طرح کرده و در آنجا ساخته شده و در آنجا کرده و در آنجا کرده
 به اینست که در آنجا کرده و در آنجا ساخته شده و در آنجا کرده و در آنجا کرده
 مقرر است که در آنجا کرده و در آنجا ساخته شده و در آنجا کرده و در آنجا کرده

و بارش تیرب پنجه سنگ تمام از خام است و تعداد منازلش از حد و حصر نیست
 و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز کنایه از اقصای
 بناهای اسکندریه است عمارات آن شهر از خام است و حصار سنگش چهار دروازه دارد
 که یکی همیشه مسدود است دیگر بر باب الرشد گویند و سیم باب البحر خوانند از آنجه که بجانب
 روم میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال مسانت ساخته اند که سفاین مغرب روم
 و شام بدین بندر آمدند و میمانند و از اقصای نقشه نفیسه آنچه خوانند در این بندر بوفوریا
 میشود و ازین دریا شهر استبول که از خشکی سه ماه است و پنج روز میروند و آمد و رفت
 مردم مگر بزرگتر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السدیر خوانند
 چه درخت سدیری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درختها از زمان اسکند
 تا حال که تقریباً دو هزار سال باشد موجود است در پیش این محلات آمده که در زمانه سابقه
 شهر را بهت شدید سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
 در زمان اسکندریه بنا آبادان شده این وقت باز مسعود است و حرارتش بر جوای اسکندریه
 غالب است و این را در میل و تقارن غرایب آنکه اگر در اسکندریه باب پنجه گفته شود
 سال نگردد متغیر گردد و مویزات مثل بار و گرم در آنجا نباشد و هر سال که این
 دیار بر غیرند و منازل خود را پاکیزه رفت و رویت کنند و گرمی و دود که بر سواد آنها
 میزان مری نگردد و غیر سبب اسکندریه حصار است و در نهایت بلندی در آن ظاهر اینها
 حکم نموده و در تغییر سبلی ساخته بود و آنچه گفته رفت گرد آنجا نمیشناسید و آنرا
 بطلان همان بود که هر شهری که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

پدید آمدنی در این بلد زمان بارش و عاص که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بود و مردم در
 که بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال و تحقیق ایشان متوجه بودند و ایشانرا ایمنی بمانند
 شاق می در عاقبت الامر دبری اندیشیده جمعی باها سکنه ریه فرستادند در لباس خود
 تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ایضات شانه و رخاظر با قبولی
 آنداره انداختند که سکنه در راه این آینه گنج عظیم سخاوه است و عاص با وجود
 نکاد و فطنت و دانائی در پیجا روه به طمع گنج آن آینه را از آن موضع بکنایا نا آنچه نمید
 بود اثری نیافت باز آن آینه را بموضع اصل نصب کرد تا آنجا صحبت با بند در
 عجایب البلدان مسطوره است که در سنهای شماره اسکنه ریه را با آینه بود صورت خنجر
 در عاقبت بزرگی از زمین ریه در میان آب سخاوه در پشت آن شماره را بنیاد نهاد
 در رفاه آن شماره چهار کوه و چنبا و گز بود و لطیفیون یکم از مردم سکنه ریه است
 و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبد القدر شاذلی قدس سره استخوان است که بیابانی که
 آب شور و شند و فین شده اند آن در شایان به بیابان تبریز که شمس بر زمین
 واقع و اطراف آن که استخوان است و در آنجا که در آنجا استخوان است و در آنجا که
 مردم بزرگ اند و شهرها را در آنجا که در آنجا استخوان است و در آنجا که
 عین الشمس شهر است و در آنجا که در آنجا استخوان است و در آنجا که
 بوده و قصر زیجا که مستور است و در آنجا که در آنجا استخوان است و در آنجا که
 باسان گویند ریه و در آنجا که در آنجا استخوان است و در آنجا که
 پلی سیدانند که حضرت عباس علیه السلام در آنجا استخوان است و در آنجا که

دسته و عین شمس چند سال چندان در این زمان حضرت سلیمان ساختند و از آنجا که
از یک پارچه سنگ که نقطه های بسیار در طول آن مشاهده می شود و هر آنکه بر آن
انسانی است از زمین بر زمین بسیار آسان و صورتها در آن ساخته می شود و از آنجا که
کند و آهسته جابجایی می یابد و این امر است که در ملک آن طالعون بوده و در
آن شهر است و نوعی که آنرا بر جوشی عین در مجاه پیش از خرابی دیگر گفته شود
و وقتی به شدت بالا رود و خم شود گویند مر جوش نام می باشد و در آنجا که از آنجا که
صفات بهر سائین و دیگر و قراما است اگر چه شهر که در یک است تا نهایت حضرت
واقعه و آبادی دارد و قبر عالیها حکیم درین شهر واقعه و زقرانا الین است
بلعین بر زمین رفیع و اقصیه و یکطرف آن می است تا کوم نام باعث نعمت است
است که بالائی یکدیگر مردم را در آن کرده اند تا بدن مرتبه رسیدن درین هم گویند
از زمان حضرت موسی شیر بوده و همچنین قوم شهر است و بفرقی مثل آنجا
سعی در حضرت مسطی است و فیون آنکه در آنجا حاصل شود و شفا بر آن سبب است
اصول از بلاد مسطی است و در آنجا بفرقی آنکه در آنجا از آنکه او را
شود که شعیبه یا و از آنست و سبب حقیقت آنرا است که در یکی شهر است
در هر شهر و سبب آنست که در هر شهر وقوع آمده حق سبحانه و تعالی
و از آنجا که شمس از او سنگ ساخته و حالا آنطور نامور و در هر شهر است که با شمس
تجربیه و تمام با گوشت بر هر سبب از هر پارچه میکند و در هر شهر و عهد جنابانی
و نوعی نان ز نور زرد مستعد بر آوردنی غیره ذالک لغو و با الله من شأنه الاعمال از

از طایفه سغدی که قبلاً با بنای سید پیر می خورد و باقی بنا بر حد موقوف موقوف داشته
 شده چون سلطان سلیمان بن سلطان یزید عثمانی در سال ۱۰۱۰ هجری چهارصد و یکصد و یکصد و
 سلطان بنفست بیت جبری در حوالی حلب با اقا نصیر پور که آخرین سلاطین حلب است مجاز
 کرده غالب آباد و القویا اکثری را قبلاً ساینده و در شام تصرف سلاطین عثمانیه
 در زمان آتاترالی یونساز در تصرف آن و ما استند و با فعل خود گارد و هم سلطان
 الحمید ملک مملکت سید پور پذیرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بنام عقل و دلا
 تدبیر و شجاعت شانی است گذار شده و محمد علی پادشاه که میرا قواد و حضرت خسته و در باب
 ملک تاریخی ضبط و بطور بند است تمام تمام در روز اولاد و مجازین بر میر پادشاه خلف
 قابلیت بسیار چنان در دو بر یکان است یازده مملکت بر همانند مثل شیر کابل و
 علی معروف است باین فارغ و ابو علی کاتب ابو علی استولی و شیخ معجم حش و ابو عبد
 المتق و ابو الحسن فرقی و شیخ نور الدین عبدالرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله
 و ابو جعفر حداد و ابو علی قدس العباد است در حداد علی بن ابی طالبی زبونی
 ابن سوری و سطلی ابن حداد و علی الملک ابن ابوالقاسم سیسی و غیره در حداد استغالی محکم
 که چون یازده از احوال مصر و شام و جزیره سید است که با قیام سیم پیر در دهان بسیار
 از شهرهای ایران اصل این علم لازم است که اول مجاز از احوال ایران مذکور سازد
 بعد از آن شروع بدیگر بلدان که مضمون این قیام نماید ملک استواریت
 شامی صنایع است در وسط قیام سبعة فاده شرقی انوائت سند کابل و
 و التهر و خوارزم است تا حد و و ایت مدین بنابر و غیره پس لایحه و عم و کفوه

شیخ شام و لایحه و غیره پس لایحه و عم و کفوه
 شیخ شام و لایحه و غیره پس لایحه و عم و کفوه
 شیخ شام و لایحه و غیره پس لایحه و عم و کفوه

و ما در ایران نامند جنویش بیاین بخار است که پاره کرده و قشده و بعضی ایران را یکوی مرت
 میگویند که در ایران نامند و بعضی پیشنگ که او نیز سسی با این بوده اما هیچ نیست که این
 فریدون نسو است و چون عراق اول ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است این
 نسبت بیدل عراق بدینهای صحیح در اعضا نامی سلیم دارند صاحب عقول ارج و رمای صلوات
 در تحصیل سبب خست و بزرگی جد و جهد تمام کجا میسرند و بنور فطنت و کجاست ممتاز
 برتر اند پس به ما گفت عزیز خدایه عالی طلب نخستین از جمله ایران بذر عراق عرب میسرند
 نیز در صورتی که عراق عرب رقبه ایران واقعه از خانه قبله و آب است عراق
 عراق عربی است در فایت و وحدت کسب آن آباد میگردند و در استوفی در رتبه
 انقلابی کرده که در عراق عرب بیایان میجوید و در پامی فارس است و ولایت خورستان
 و کرمان و دیار گرجی است که در آن کثرت آبادان کفیلد و میت و خیمه سنگ بود
 عرض از خدایه جلوان تا فاد سیه سادی بیاین سجد شهادت سنگ و ساقش در دهر
 و سنگ است و در عهد ولایت به عراق و قلم رضی است تعالی عنه عراق و عرب بیایان
 بغیر بجز در بیانی که از رتبه است و در کتب سیه سادی که در عهد اول چون از زمان
 اعلام سلام هر دو نامه غلبه و نظریه این شهرهای عراق و عرب طائف و مخرج کوفه در طایفه
 و سبب غارت آن از قلم سادی و سیه سادی علی ساکنه است و سیه سادی است
 بجزرات کمال و لیاد طویر زیارت علیه غلبه تقی و ابو جعفر منصور دو انقی در سیه سادی
 و پنج بعد در بنا نموده و مینوع کس کرد و شخصت که در نیارد و حیاتی آن بفرصت کرده
 میخواستند که عراق کسری را در ایران سازند و مصالح آنجا نقل نماید زیرا در سلطان ارج و رمای صلوات

صلاح نداده که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر را برین کند نیست
 عمارت کرد و بعضا سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
 بخرج نهادم و نقل و قایم کند دست از آن باز داشت و زیر گرفت اکنون بمقتضای لشروم
 نزم ترک کردن عیب است چه در روزگار آن خوانند گفت که پادشاهی شای ساخت و پادشاهی
 دیگر نتوانست در آن کرد و زیر مسهور است که بویختن بنج خیم بنای بغداد ساخت قوس ^{مختار} بنا
 و بعضی ساند که این طالع دلیل است بوقوع عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
 و این بدون متوطنانش آن تعرض عداد بهترین دولات انیساعت است که برگزینت
 ناله در این شهر اتفاق نیفتد و واقع اکثر این احکام موافق تقییر فقا و در اسلام بغداد
 بر آن سال مرجع خلایق اتفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که مخصوص
 میر یامون و مهدی در سپیدن و مادی در عیسی آباد و رسید در قوس امین و در ساری
 یافتند بلکه از بطور سی بهفت نفر خلفای عباسی کتین در آن خاک سچلو بر بستر مرگ نهاد
 گویند و در بغداد چهارده و سنگ بوده و شصت هزار گریه داشته و در میان هر دو
 پنج مسجد بود و عرض سواق از چهل گز تعیین نموده بودند و چهارانی که بخلفه و توابع او تعلیم
 دو فرسنگ بود و وجه تسمیه بغداد میگوشند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن
 باره طلوان رسید و بعد باغ داد و موسوم گردید نظم خا ملک بغداد خیر البلاد که
 هم شصت عدت و هم باغ داد و فریب مردم سلامش حکم خورد آب مندم بخاکش قشمر
 شام ختن برف بر بوی استی اگر شام اگر در مهندومی است و اگر سوی بوی آبی رد لب
 عرب شیشه بند بپای حلب ز خاکش چو کیزه و یا بد سپهر مکمل کند و پدید ماه و مهند

هشتی است با نعت جاودان و درود جمله چون سبیلی روان به بصافی دلها می بر سر سجده
 چشانی چشمه آفتاب و از آن آب اگر خضر خوروی نمرد نمخورد از آن آب چون دست
 و شکر در جلوه نهری با عظمت و مبدل آن انجبال و موم با کوه های نصیبین و حصن فی الواقعین باشد
 در فرضه عبودان سحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبهاست و در شرف آن
 بر کنار و جلوه مینی است مقدار صد گز در صد گز هر جا که سجا شوند بغایت پاکیزه و مصفا باشد
 در سایر مواضع کنار و جلوه اگر قصاری کند چایه آن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در ^{۲۲۲} و در ^{۲۲۳} است
 و چار در بغداد در زمان معصوم نگرگی باری مقدار بضیعه مرغ و در آن روز صوتی بایل می شنیدند تا
 او را نمیدیدند که میگفت یا رب ارحم العبادک اما اثر قدش یک گز طول و یک گز پهنا ظاهر بود
 و ما بین قدین ^{۲۴۹} میگذرند و صد و دونه در عهد کهنی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تا
 کواکب بکینه بر طرف شدند و در ^{۳۰۰} رسید و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در ^{۳۰۱} شب
 بسیار زیاده تر از آفتاب رخسید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در ^{۳۰۲} چهار صد
 چهل و شش در عهد متضیرین ظاهر محبتی تبار و روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود و در ایام
 آب در جلوه ناسه روز روشن بعد از آن سرخ گشت و در جهان ایام در ^{۳۰۳} و در صد و سی و نه
 هم در ایام او در و معان چهل سحر که در زلزله فوت شدند و در وانگ بطام خراب شدند
 و طبرستان و نیشابور و صفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت خراب شدند و وزیر کوه
 نسکا فتنه آب ظاهر گشت و در موضع سوید متعلقه مصر سنگ بارید بر یکی بوزن ده اطل
 و یکی از آن سنگها بر خمیه اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنه ای تا
 چندین فرسنگ نمودار بود و کوه همین که بر آن چندین هزار بود بر سره فرود آمد و در ^{۳۰۴}

وزارت نزاری بحال ماند و در حد و مصر و مردم بسیار بجا عقد سوختن کی سیاه کش
 زنده ماند و جامع الحکایات آمده که در بغداد و دستری را بشوهر دادند همگام زراف در وقت
 دخول آلت مردان از میان فرج او تنید سنج ظاهر گشت و مردی شد و متامل گردید زن
 نخواست و فرزندان بهم رسانید و در سن چار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد و متولد شد
 که او را دو سر و دو سین بر یک بدن بود و ^{والله اعلم} ^{بالحق} ^{بما یشرکون} اگر چه هوامی بغداد گرم است اما
 لطیف است و صحت تمام باوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات از زانی باشد
 و قحط غلات بدست اتفاق افتد و در نیاید و در سر زمین آن نهایت کثرت و خیر و نعمت سی
 و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سه سال دو ماه و در ملک سلطنت یافتند و ابوال
 مستعصم با بشین مستعصم بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
 ولد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و بانفاق جمهور را بباب اخبار خلیفه سی و نهم
 هجرت است و در ممالک شرق و غرب خطبه بناش میخوانند سلاطین جهان و خواهر
 تا خدمت آن در مقام اطاعت آتیاد پیش می آمدند از اکثر خلفای تکبیر و تجبر و کثرت طلقات
 و بسیاری زخمت گرانماز و غسوفات متناز و تشنی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشرف
 و اکابر پیش پادشاهان بنی عباس و ناگاه پلا کو خان بن قوی خان بن جنگیز خان در آخر سید
 پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم مجانبه بر فراخت با الاخریر
 خراسیده بارگاه پلا کوشافت و اوایل صفر در سن ۶۵۶ شمس و پنجاه و شش با اولاد
 و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد و فضل عام خراب شد و بروایت تمام
 ایام مستعصم عباسی با اولاد و افرامی او و شهزاده که آمدی در بغداد و و نجف و کربلا

بقفل رسید و نصف وقتها خارج از حیر عقل که از آنجا حوضی بود زین بخبره ملو از آنجا
 بای تقصید شتالی بدست هلاک و اما بعد ازین واقعه در سنه شصت و چهارم بمیوه کورگان بعد
 بسپهر خیره و علیه مسخر ساخت و احوال آن دیار باز بقفل عام انجامید چنانکه در آن دیار از دیار
 آنرا گذاشت و بعد از آن بعد از کشته بغداد و نو آباد شد چنانکه در باب التواریخ آمده که چون آن
 شیخ حسن الیکانی با زرباجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان
 محاربت بسیار و وقت آنکه عراق عرب بگفته بغداد بود و بنیاد نهاد و در آنک زمانه چنانچه
 معمول گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گرد و از این حال بیان مشوال ابوی دارد و
 لیکن عاریس و خوانق و انبیه عالییه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است با الفتن و فتنه
 سلاطین عثمانیه و لیا و اتقیا و علما و فضلا انقدر از دار اسلام بغداد برخاسته اند که خسته
 غمیان و رسایر بلدان بوقوع نیامش حضرت امام محمد شیبانی خفی و حضرت معتمدی
 و سری سقطی و سید الطایفه حمید و ابو سعید خمرز و ابو الحسن نوژی و شیخ ابو محمد رومی و سید
 محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین باقیت و کتاب و غیره علما و فضلا
 و جمیع السد و بسیاری از محل اولیا و پیشوایان است در آن زمین مبنو قریب مدفن نموده اند
 مثل افضلهم و احکم سلطان المجتهدین و بران المتقین امام الایمه سرای الامه حضرت ابان
 اعظم بو حقیقه لکان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارشاه غنا و ارزق ما تابعه و
 غوث الاعظم مظهر سمراتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق بیزوانی
 مشرد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی الحسینی و ابینی
 زعمان الله تعالی علیه و علی ابیه لکرام و اولاده العظامه مشرد

هر جا که سخن با نام چون نامه ترا خوانم: تقصیر بر انگیزم در مع تو او نیزم و طم از این گل گلشن
 چیدی نهال برو سندی پیبری: فرزنده رهت است شمی: طراز زده دولت فاطمی:
 مهین گل گلشن مجتبی: پیرین یار گار شهید: همانا شد او لیا مرشد خافقین: در روح
 ایمان منبر چون: بدینا مجسم شده فضل رب: امام زمان غوث اعظم القرب: گهر ذات
 او پرو عالم عدوت: بنی را پسر مرید: نفس را خلت: بدانکه نسب و الاحساب آن نقاوه: خدا
 رسول رساله و ودان قبول از جانب پیغمبر: اگر حضرت امام حسن مجتبی
 و از جانب در سبط اصغر حضرت امام حسین شهید: علیهما التیة و الفنا میرسد چنانچه
 مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشهور: خصوصاً کتاب سحر الانسا و تالیف امام
 باقر که تقریباً در سینه و فصل الخطاب و تجرید الاسرار که مخصوص از مجتهدین است و تفصیلاً
 الارض و رساله ای در رساله قطاب و مرآت جهان نما و شرح القلوب سفینه الاولیا کتاب
 نه قنیت نوشته شهرت علیه قاوریه و تحفه القاوریه و در صد کایت و لفظ طات قاور
 و رساله نسبت القاوریه و رساله ای میان مصطفی صاحب پیشادری و رساله فی القادر
 در رساله ای شیخ اتقی بلوی در رساله ای شیخ ابوالعالی و غیره کتب چند پیش از قور
 که در جبهه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیخیه است بود فقین
 کتب کور و تخریر مایند: صاحب کتاب رستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه کتب
 و متعلق به پیشین بود: در کتابهای غیابیه احوال مروت رشید و قضیه مبارکه
 حضرت یحیی زاهد که از ابای امام شمس و مشهور: در میدان سبب نرسیده
 آنکه در این پیش خود بخمال بی ادبی: ظهور کرامات آن کتاب و نسب و الاحساب:

باشا نهاده مسمی امام حسن صلی الله علیه و آله من اراد الاطلاع علی تقیة القصد فی شرح الی کتاب
 المذکور با بجمه حضرت سید السادات منظر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی از روی
 بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع است است و اخبار اولیای
 سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
 آنحضرت لاتعداد و لاتخصی است و تربیت ایشان از جدا جدا و مجزا و مجزا ^{و سلسله} مصطفی صلی الله علیه و آله
 که باربانی الامم در سوره نیز از است و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
 حضرت زهرا ^ع حنین و جده ماجده او عایشه صدیقه شریفه زینب و پستان او در و
 غیبی و لایبی و بودن آنحبیب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در میان
 صدیق نقیضی الله علیه و آله و ائمه ^ع و در میان اهل بیت علیهم السلام این شایسته را
 با عرض خداستعالی که نه اولاد صالح لکن افکار نامن است که این و ما مور بودن بانیکه گوید قدیمی
 نه علی رقیبه کل الی الله در حضور اولیای با کمال مگردان نهادن تمامه احیای احادیث
 اموات با این سبب که در جهت لایسره مذکور است امریت معروف و مشهور و نشست
 گس بدن نور ممدن آنحضرت و عدم ساء بر قامت تمام استغاثان ایشان در او آخر ^{و سلسله}
 جدا جدا و نمودن آنجناب که نه وجود جدی لا وجود عبدالقادر بدرجه صحیح رسیده
 و کرامات و عوارق آنحضرت از اندازه تقیرواحاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
 ابین من الالمس است و امداد و مساعدت جان و مریدان و مستغنیان که از آنجناب بظهور رسیده
 و میرسد امری منقر و معمولی است نظیر زده بر ساطر جا جله صف شمریدانش از
 مزده لائخف یکسب منزه بخت بر پایه و است که از جنبه حساب و دانه کاشت و نیایش

طلب کن حق هر چه هست بگو این اسم عظیم و بجزایه است و در لی خدا نایب بر صفتی است
 تصرف در آفاق و انفس مر است و تصرف آن امام امامت است ساعت و ساعت
 قیام در دنیا باقیست چنانکه خود ارشاد میفرماید شعر قلت شمس اولین و شمس ننگه
 ابد علی فوق العلی لا تغرب و رفته ماه مبارک رمضان ششم چهار صد و هفتاد و یک که
 لفظ عاشق مجرب از آن است و شرح بر بیان عالم را بتولد زمین منور فرمودند و در سوره چاه
 مشتاق و در هشت در سنه هزاره سالکی بدار اسلام بغداد و تشریف فرما شدند و در سوره
 و بیت و یک بعد حصول انواع و حکامات انسانی و ریاضات کامله و حصول
 بقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه ای منبر انبیا قدم فیض تمام محسود سابقهای
 برین ساختند و کمال خلق را بخدا دعوت فرمودند و بسیار ناقصان ابد برین پیکر
 و کمال رسانیدند و در سن ۱۰۰ و یک لفظ کابل برین دلالت دارد و در سن ۵۶۲ یا ۵۶۳ شصت
 و دو لفظ مستحق الهی از آن خبر میدهند و نیز یاد خدمت رسیدن ایشان در شهر بغداد با علی
 علیین توجه فرمودند لفظ عثمان یافت پس از توجهات صفات و معانیش چو شد
 عین ذات بخود بر تو خویش بر د آفتاب بیکی شد بهم موج و بحر و خیااب در ضیای
 تعالی عنه و از شاه غنا مرقده معطر حضرت در بغداد مطاف و مرجع کافه نام است و در
 طایفان و لسان اگران باین باعی مترجم باجی آنی که وسیله نجات خوانند و خللال
 جمیع مشکلات خوانند بی شبهه شود و نیز تبدیل بجزایه اعضا اگر در عمارت خوانند
 عمارت رفیع و گنبد با سعید بان بنا یافته محل احباب است و عمارت حصول است
 آن مرقده منور برای دفع عموم مردمی و در نیوی و رفع عموم مردمی و معنوی

تریاق اکبر و اکسیر عظیم است لطف خوش آنکه سازند شام سحر جبین سحر و فرسای سخاک
 مگر رسیدن بسی نادر است چه نویسد نام خلفا در است خوشا و دم که پا کرده از فرق ستر
 پس سرگرم فکرای دگر ز جانیتم و بانگ یاری کنم یک جزیر این راه راستی کنم
 به پیشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدا یا بحق شد اولیا
 که چشمم کن از درگوش میرساند رباعی یارب بجمال عشیق القادر یارب بجمال عشیق القادر
 یکم بحر بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبدالقادر باللهم ارزقنا شفاعته
 غیبوی در شرقی دجله بعد از نزدیک متصل در قریب صاحب الغریب گوید که در
 آسیا نیست که تمام اوقات و آنات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیاب
 گوش باز ایستد بر زبان راند که سخن یونس فی الحال ساکن گرد و چون از شغل خود
 فرغت یاد مکنند تا باز بگویت یکوفه در زمان سابق از انبیه پونگ بشد گوید بعد از آنکه
 رو بخالی نهاد و در سال مضه هم نه بخت چون هوای بدیکن موافق مزاج اهل اسلام میباشد
 اکثر از ایشان شب آنگشت حضرت سعد و قاصد جناب امیر المؤمنین عمر خطاب علیه السلام
 غنما کيفت معروضت جناب خلافت اب بخت سعد شمال واجب الامتثال در شت
 که برای قامت عرب به مقام صلح او نیست و از منزلی که بری و بحری و سبز و آرد آید
 و فیج و وسیع باشد و در میان آن بی دریا یکا موجب صعود و انحراف است بنود سعد و قاصد
 بلوغ چنین جایی پیدا کرده با میله نوین معروضت است که حسب الارشاد و زمین گویند که
 بری و بحری در میان خیره فرات نایب کثیر العشب و البقیات با نایب آب هوا و فصاحت
 وسعت منزل گرفته چون اهل اسلام مدتی است با اسیر و ندر با تیر آب هوا الوان و قوا

ایشان بجات اصلی خود نمودند و از امیرالمومنین اجازت بنامی عمارت گرفتند چنانچه
 بساتن خانها از فی و بوریادون داد استمالاً نامبر بوقوع آوردند و اهل بصره نیز بعضی
 مسکنی استند شیبی از مشبهاتش در آن هر دو جا افتاد بسیار نقصان در آن و اهل
 ساکنین است داد بلا خطه این امیر بنام خاندا از سنگ خشت با وزن شدند و چون اهل
 بنامی تخریبی و بوریادون نیز خاکش مخلوط با یک بوده بگونه مشهور شد چه عرب
 این نوع جانی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهی در زمان
 خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود و با طوفانی از حضرت است در اینجا پیش از آن خط
 معتقدی شایع بوده و مسی کوفه جاسی سخت متبرک است در تاریخ عصم کوفی آمده که مرد
 از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتقد شدن در بیت المقدس
 خواستند آنحضرت فرمودند که در یک ساخته بخورد و راهی که داری بفروش و در این مسجد
 سالن باش که دو رکعت نماز در آن سجده رگت نماز دیگر جا برابر است و شایع علم
 و دیگر فضایل آن مسجد که در وقت بلوغ فوج تنوری که نخست آن بود شایع
 این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده اند آنجا که جبریل امین از پشت
 برین خیمه آمد و در عید مساجد آورده بود آنحضرت فیض آن زمین در آنجا هم نماز کرده و
 و لوح عالی بنام و علیهم السلام است که در آن موضع عبادت مشغولی در آن
 در حقیقت چهره او در آن روزی در آن مسجد نماز کرده اند و در آن عرصه ای مسجد در آن
 در آن روزی در آن مسجد نماز کرده اند و در آن عرصه ای مسجد در آن
 در آن روزی در آن مسجد نماز کرده اند و در آن عرصه ای مسجد در آن

دور چشمه هست و چشمه های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد در عجایب المخلوقات آورده
 که در شب دو صد هفتاد و در کوفه تگرگی بارید که هر آنه بون کیصد و پنجاه درم بود و بر اثر
 آن سنگی باریدن گرفت چون گوش آدمی در هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند
 مثل حضرت امام عظیم ابی حنیفه و ابویوسف قاضی رضی الله عنهما و ابوالشیم صوفی و ابویوسف
 حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در کوفه سنگی کوفه بطرف
 قبله واقعند مشهور مطهر منور حضرت ساقی گوش را میز المومنین مرتضی است که در کوفه
 آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بخطایر قدس اشغال فرموده و لا اعطام بهر جهت
 عمل نمودند بجز مطهرش را شست و موضع که حالا سطاق طوائف عالم است مدفن است
 و حکم و میت موضع قبر بازمین هموار کردند که اعدای آن اطلاع نیابند و در شب که میسند
 پنج روزی بارون ارشید در آن سرزمین شکار میکرد و همی چند پشته که سفلی آن نام
 المساپین است پناه بردند بارون ارشید هر چند ساگ بر آن آهوان دو آید و جانور پر
 سطاق تفرض کردند و باز گشتند بارون ارشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش سر که
 در آنجا رود می بود باز نمود که حسب میوه منان در آنجا است لاجرم بارون ترک شکار
 کرده نواز هم طوائف سجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز باها
 و تعبیرت و گوار و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عرصه اول و علی در سنه سیصد و شش
 بیابانی غیر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از وفات آن خان عمارت آن فرود
 اندو شش می آباد است در تصرف سلطان روم کرطای معالی نیز در آنجا دست
 و بر آنجا نیز آباد می تمام عمارات عالی مقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا

دارد و در زمان تسلط دیلمی مغزالدوله امیرین پویه ابتدای تعزیرت ایام عاشورا بنیاد نهاد
 و سال هجری ۳۲۰ هجری صدر و سی و پنج بود که این بدعت است و استمرین را می المشهور
 بسامره از ابویه مقتضیم عیالست باعث آنکه چون مقتضیم در تربیت سلطان ترک کوشید بابت
 بسیار از آنها بابل بغداد رسید روزی جمعی سر راه بر مقتضیم گرفتند و گفتند و با ابا اسحق از
 تابیران بود الا یا تو عرب کنیم مقتضیم رسید که یکدم استطاعت مجاریه خواهند نمود و گفتند
 در اول شب انگشتان درشت و در لهای ریش خلیفه با ستیاع این سخن متناثر گشته و در موضع
 قاطول شحری ساخت و شمرن ای نام نهاد یعنی هر کسی که آنرا ببیند مسرور گردد و تا بدیج
 بسامره اشتیاق یافت و در زمان مقتضیم مفت در سنگ طول و یکم سنگ عرض آتش
 بوده مسجدی جامع در آنجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یک پارچه
 سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست سه گز بلندی آن هفت گز و
 عمق است وسطی آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند طول آن صد و
 در عهد که از بدو آفرینش شهرش از قوه لعل نیاید و بنامی این شهر در بقعه شکر و صد
 بیت از بخت و هفتد احوال آتش قدر و بی باقی مانده و هزار فیض آثار حضرت امام علی
 و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است و در تذکره
 و در نقاشی آورده که سلطان سبزه نیر از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
 بر خود اسپه ابر در غازی در روی میبند و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
 متوفی است اگر فطیر کند سب حاضر باشد سلطان سبزه آن سپاه و سر کار خود گویند
 که این است که در زمان سبزه نیر که امام ظهور شد در این مکان سر داد و گویند که گاهی

بروی نیکی نیاید و چند گاه در دست نگران که بدترین اقوام اتراک اند گرفتار شده و غیر
 النجاج از آن شهر است بدین شهرهای معروف عراق عرب است در این شهر پیش از
 بخت بر بنای آن نگاشته و ما در آن خوانده آما جمشید با تمام رسانید و ازینکه معظمین را
 مدین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادیسیه و رومیه و جیره و بابل و صلوان و نهر و
 و خل بوده هر هفت شهر امروز ضرب است و بدین سالها دارالملک کاسره بود و در
 و در بنجای یوانی ساخته بود که از آن عالی تر عمارت تا زمان ابو جعفر ذوالنقی که بنا را
 بنهاد و نهاد در اسب و پایدار نبود و بنای ضرابی آن نصیحت و زیر جعفر پیشتر و ذکر بنیاد
 گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی سنی است
 در محاذی یوان کسره و قدمت و بدت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابی
 ایوان کسری مشغول بر اینیات شافه بود و بدین دلیل از بدین شهر است در میان
 همچنانکه عراق در میان جهان واقع شد در ابتدا قبایل بن ایش بن شیشین
 قوم و شهر است بر آبادانی آن نگاشته پس آن شهر پیشتر بتجدید عمارت کرده و
 نیز سالها در آن شهر بسیر کرده و بعد از وضع آن در آنجا گردانیده و قلعه رویه بنا
 کرده موسوم ببنگ و در آنجا حال آنراک باقیست پس از روی آن شهر خرابی
 دیگر سگ در عمارت کرده و حال باز خراب است از توابع جمله است و در وقت معمری بود
 فرسنگ عرض داشت و در واژه قصر عالی داشتند و در بنجای چاه است که نام وانیال
 خوانند گویند مروت و مروت و ملک خاص در بنجای متعبد و معذبند و در آنجا
 در زمان ایالت خود محاذی است و تا حقیقت معلوم کند و در بنجای چاه است

بر مثال کوهی سبزگون بامندانی پس برپای دید از زبان او اندک برآمد شنیدن آن صطراب
 عظیم در آن پاید شد چنانکه نزدیک بود که آن بنده با پارچه پارچه سازند و در عیاشی آن
 آورده که بلین در از منته سابقه هفت طبعه دست در قطعه اول خانه بود که صورت آن مسکون
 زان کشیده بودند و آب و جوی با در آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصیان و رزیدند
 آب ایشان را در شکر دیگر افکنندی تا بطاعت باز آمدندی و در قطعه دوم جوینی بود
 عظیم که مردم هر قلمیه هر یکی در آن شراب بنمیتی و آن شراب با یکدیگر گزینا میخوردند و در قطعه سوم
 طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران زان طبل مفهوم شدی اگر آن
 طبل بانگ آوی آن شخص صحت یافتی و الا فلا و در قطعه چهارم آینه آینه تزیین داده بودند
 که حال غایب زان پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قطعه پنجم مرغابی ساخته بودند
 از مس که اگر جاسوسی در رون فتنی آوازی را نغمه برآمدی و در قطعه ششم قازی بود
 آب نشسته و دو کس بدعو می پیش آن قاز رفتند هر که مطلق بود می در آب عرق شد
 و در قطعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر کنجشان بسیار قیبه ساخته هر چند آدمی
 زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر سر یکی افزود می تمام مردم در آفتاب نمانند
 بصرف شهرت مشهور در روضه الاحباب آمده که سال پانزدهم از هجرت امیرالمؤمنین عمر
 ابن العاصی بت عتیبه بن عمروان که یکی از اصحاب بود رضی الله عنهم بصرف
 کرد بجانب بده بر ساحل و ری که سفیض و جلوه و غمزه است شهری بنا کند سبب اعجاب
 در آن روز مردم عجم از میان همان بصرف بنام شدند و نمانندند و بر سر خیمه
 مقدس خیمه بنا کردند آب نمین میسند شد که مبادا نیر و روزان خیمه بسیار بود

نوح حبه مد و طلبند القصه عقیبه بن غروان بموجب فرموده معاویه است از کجاست روزها
 و معونت مردم بناویزید بیست سال با تمام رسانید و آنرا بصره گفتند بر آنجا نگذرد و موضع او ^{تخته}
 که اطراف و جوانب آن سنگ گران بود و عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه ^{معمور}
 بن عقیبه روی با نیا آورد و نذر سود و سودا بسیار بعلی آمد و فرستاد گشت مردم بصره
 یافت هر کس بصره سیم ^{سیر} گویند شطرا عرب کنار بصره و افسنده در شبانروز
 دو مرتبه در چهره یابد اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشند و در سخاوتی خال دارند
 که در حوالی بصره اقامت دارند در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسد نوعی پرورش
 می یابند که اگر یک بفته آب نخوردند اثرش گمان آنها محسوس نشود و در طبقات محمود شاه ^{آورد}
 در آنست شخصت در شهری بصره سه روز طاعون اتفاق افتاد که هر روز نمایان میباشند
 کس نکات می یافتند بمخا آن بختا و نیز کس از اولاد انس بن ناکس خلی الله عنین بودند
 و بعضی گفته اند که این سخن غرابی دارد و آنست که بزهر عروس ^{سنگ} پاک گشتند و روز چهارم
 مرد و یکس آن در کتو حیات ماندند و حکم تقدیر احوال القهار صاحب تاریخ گردیده آورده
 که چون معاویه پسر ابوسفیان دمشق در ملک ساخت بصره را بنیادین بیداد گفت که
 در سخاوت ^{سب} است تقدیر ساند چه بصره از شهر و زوان و مفسدان این بود
 چون بصره رسید فرمود تا منادی کردند که یکسب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
 بکشند و شب آن که هر روز ^{بصره} فصل آوردند در شب و موم چهار صد و شصت ^{سب}
 کس بیدار آن کس با هر بود که شبانه خانه پامی بیرون نهند تا شبی عمرانی ^{بگفت}
 هر روز در آن شهر آمده ام و منادی را شنیده ام نیا و گفت که در ^{سب} است آنکس

گذشتن موجب خلل سیاست است و او را نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های مکان را نیز
 هر چند پل شود من و مدد آن بستم در مدت حکومت او بصره کس دروگان نتوانست
 بستن و خوش و کلاب بشهر درآمده دروگانها خرابی میکردند به جهت رسم گشتن شد
 گویند روزی پیرایمین بواسطه موی سگ که در ضمن حضرت رسالت پناه افتاده بود
 از در آمدن در آن قفل کرد و آنحضرت حکم گشتن سگ کرده اند چنانکه شیخ عبدالحق در کتاب
 در رسایل خود آورده و صاحب شایع نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و آله
 بقفل الکلاب برین سخن بود در خدمت جناب شاه عبدالعزیز و پویان کار گرفت من
 نزد خود نگاه دارم تا کس موت نیاید که حکمت فرمودند فرستگانیکه قبض روح سگان
 کنند بان نیز خواهند گرفت و در قتل سگان چکا و چوه دیگر میگویند مثل و قوه هوای و باز
 نفس آنها و عدم ورود برکت از جانب سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
 با جنایات آنها اندک حکام فرستگان گاه گشتن آنها کم میدهند البتة و کتب آمده اند
 آسمان در اثر بصره نیست و ایشان همی است از صفات بصره گویند بصره را
 و الله اعلم و لیکن حالت بسیار می صیاید که بار مثل حضرت طلحه در بیرون بصره
 تعالی غمزه جمعین را گرداید است و هر دم نیک بسیار از اشهر رسانند اندک حضرت
 خواججه بن بصری و جیبی بن عمر و سید و مالک و یار و عقید بن الخادم و عارت
 بن اسد الجاسی و ابوالحسن خضر بن سبیر بن یحیی بن عمر عدوانی و امام ابو عبید
 مالک بن اسد و عمار بن عمرو و ضحی بن زینب و عقیق بن عقیق و عقیق بن عقیق و عقیق
 بن عقیق و عقیق بن عقیق و عقیق بن عقیق و عقیق بن عقیق و عقیق بن عقیق

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه در آن خلین قلم است مذکور ساخته شرح در و بگوید
 می نماید عراق عجم مشتمک میان قلم سیم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
 و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خورستان و فارس و سیستان است
 طولش از سفیدرود تا زره کیصد و شصت فرسنگ عرض او جیلاوات تا خورستان صد و شصت
 از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق بر او است پزدانیز و شهرت در رعایت لطافت
 لطافت فم و سواد چو نور بصر خوشنما هوای چو بوی تیان شکسایه ذکونان
 انشهر تمام صبح و طلع و باغات و نصیب عمارت پزیب در آنجا بسیار است خصوصا
 که از جاهای خوب برده است و بسیاری از مردم قابل کاو درگاه هرات را بافتن سنجیده اند
 اما کاو درگاه بسیار نزدیک شهر هرات است و بر خلاف لغت که نه نزدیک است بسیار دور
 اگر در اطراف کوچه های لغت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی لغت را که نظیر
 بدست آمدی در آنجا رودخانه است و گو محله برد و طرف آن واقع که یکی را گرم سیر
 دیگر را سرد سیر گویند لغات آب و هوا میان این دو محله میباشد است که مزراغ
 محله گرم سیر بسیار بیست روز از محله سرد سیر دورتر بحصول می پیوندد و در آنجا
 در همه سده در مشغول هستند انداخته گمان نرود شتیمان در آنجا بود و چون
 هم است از نواد استانشان و اشهر است و از نواد که نام است که در آنجا
 آید بر سالکان کشور مشهور است و نماید که از صفای فاشه خراسان دو طیس است یکی
 سینا و یکی کبک است و این قلم چهارم است و تحت قلم این امپراتوری است
 و هم که در آن خلین قلم است و در آنجا پزدانیز و لغت است و در آنجا

از آن ذکر کرده اند پهلوان شروع در دیگر شهر و ولایت نایطیس کبیک شهری کوچک است
 و حصاری و رعایت و استواری دارد و هوایش نیک است ابرقوه سابق و دخل فارس بوده
 بحال تعلق به ابرق و اردو زرتشت القلوب آن که آن شهر را اول بالای کوی ساخته بر کوه
 میگفتند چون خراب گشت بعد چندین درین شهرین که بحال هموست ساخته چون نام
 خوانده اندیایسب گفتند می عوام که رعایت مخرج ادر بعضی جاها با قرا سیانته ابرقوه قرار
 گرفت گویند که کادوس سلویش ابرقوه و ابرقوه و قتیبه است سو و او از آنش که گشتند
 آن زیگی که است در آن خاکستر آنش سیاه است و از چای آنکه در آن ابرقوه
 با آن بار و گایا که در آن است و سیاه است و طوطی و ضیان باشد و این زمین
 عامی بفرستد و نیز در آن است علی بنیاد علیها که فارس است و نموده آباوان
 و سلو و نسیان و در آن فارس در آنوسین سامه نوح است و بیای آنکه گشتند و مردگان
 از عوایب عقول گفته در ایاب و سیر آنچه شمارند حسب ملک و ممالک و در ده که گشتند
 فارس حده و گمانست و غرق نویستان و صفای و شهر نبری و بیایان و در کوه
 و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم نیز چون بنده سنگی نیزین و خطه بود
 مضامین آن شخصت فرسنگ و نوشته اند بحال سلوک است و مضامین بگویند و نگارند
 و الا آن در البر و در البر و محلی است در رعایت زارت و حضرت و سایر بنیاد است
 که البر و دیگر ده شود و در ایاب این زمین است و بعضی از آن را نیز میگویند
 آنکه بهای آن اویای بگشود بیوند و در میای در قسم است و نموده
 و البر و استساعات بهر سده آن در عهد فیروز پدید آمدند و آنکه در آن

دوی را نیز زده میخواست صید کند تا جانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که بالای ازان تنگ بود
 پوشیده شد آن شخص شب در آنجا گذرانیده به رنگ آن جانور را گرفت و آنرا شکستی او در سینه
 و آن بز کوهی را صید کرده تر و فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پایی شکسته
 ازان آب خوراند مرغ را پایی درست شده بعد از آن مشخص شده که ازان موسیایی چیزی در آن
 مخلوط باشد بعد ازان معدن پیدا کرده در جزیره بند کوزه و عملی است که کودکان سبغ سویا
 باب گوشت پروند و محافظت نماید تا ساله شود نگاه نمیکنند پس غسل کرده آن شخص را
 در تخم میگذرانند و سر آن را ستوری بندند تا بعد از آن آدمی موسیایی میشود و این قهقهه
 از کانیست و اطراف آن بگرد و فریادها و نهار و ترحم بسیار از بلاد وارد قبر حضرت
 گنجی که بسیاری از فارس سبغی او متوجه گشته در دارالبحر است این رخ از شهری مختص
 کاش که بصفت کاشی استعمال دارند از مضافاتش موضعی است بره نام
 نهایت با نیر و شکوفه میرز حساب نامی و آن کثرت درختان بسیار جای درختان
 وارد و در جنوب تمام موصیبت موسوم تحت خرگه محل صحبت حیوان و جامی معاش
 بل صهباست صحرای آنها دارالملک پادشاهان مجرم بوده و مشهور است که در الملک
 حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه که میگذرد ما مشهور و او آنها مشهور حضرت صباح
 نام بودی در روز صبح که زانیدی و اکثر شبها در کوه گذرانید و آن کوه
 فارس که فروردین از جمله غلامت لایبت کثیر است حضرت رسالت وقت است
 در آن کوه و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از دست اول شهر که در جهان نمایان
 بود و آن شهر با طولانی افتاده اما بحال چیزی که باقی مانده است قلعه

کسایت بلند و دیگر خیل مناره است آورده اند که چون فوت سلطنت بچشمید رسید فرمود
 تا در آن نرسد آباد قصری مینماید و فرغ ساختن روز یکدهم هوی است این از ابگیرت بچه گاه
 حمل نقل نمود در قصر ششم تمام بر منکامی دولت یکجیزه بساط عیش و اسباب بگشاید
 و آنروز را نوروز نام نهاد بعد از و مجوسان عجم نوروز عید گرفته و خلایق نام عبادات
 ساختند امر و آنرا لغات چهارده ستون باقلیت هر یک زبان هر خاک کشیده
 و گره ارض را حمل آن ناف دریده دروازه آن لغات دو تخته سنگ است هر یک کهنیا
 نسی گز طول و بنیت گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع بهارت و صنایع را
 در فن سنگترازی بنام و آنروز شگاف کوهی نزدیک با صخره ای عظیم ساخته اند پیوسته
 با دبر آن سبیل میوز و بنا بر آن گویند که حضرت سلیمان با او در درون آن سبیل صبر
 کرده است که با او مقاومت نتواند کرد و چنانکه در آنجا بقعه عظیمی بوده و بعضی
 گویند که کتابت نامت بر تیر گچاشته و بر خراشته و آنکه دیوانه فرموده حضرت سلیمان از آن
 از سنگ سفید نهاده اند و در حد و آنروز بوده در سنگ کتاب گیاه از غایت صنایع
 و نهایت حضرت ششم از غایت لطافت هوا مار و گزوم و مو و پاند است ششمی بوده است
 کمال شادابی و بالید که حصول می شود چه وزن هر آنه انگور می باشد شغال بوده و تو خور
 از سبب هم میرسد دوران و شب بوده اما کمال آن مرغزار بر طرف شود و در بل آن
 ده باره با عمل آمده و از نیک زمینی در غایت سفید کار و در میان می شود حسین بن منصور
 علاج از آن شهر است کارزون جای بازمین بطرقت است در ضمن بهار است
 و فوگل و لاله جایی لایق جام و پیاله است و آن شهر با کرده قبا و بن فیروز است

مولانا جلال الدین اردو سلطان گفته بود است من اعمال کار زون بر خاسته اند جان ازین
 فارس است و قباوین فرود از شهر کربلا کرده و ز نزدیک آن شهر نهیست و برین شهر علی است
 کج طاق و عرض و باین و و پایه بل یکصد و شصت و در است و ارتفاع مقداره و نیزه است
 در آن شهر چایست که باین انچه بر بیان نامعلوم کرده در یافت نشد و در انچه آنقدر
 قتی از اوقات همچو شکله و گونه برین دیگر و در چایکه حضرت یوسف در این انداخته اند
 و مردم بیارت آن میر و ندی هم در وضعی است میان این شهر و در انچه چای
 و اگر در موضعی لم یافت رساند شب از آن آب برگردد بشرط آنکه از طرف راست
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب باز پس بیفتد پس جانوران سیاه که آنها را
 گویند قران این آینه طبع نارایم بکنند عجب آنکه از غیر جان میجوگی در حوالی آن نیست شیر
 همیشه دار الملک سلاطین مرفر فرود محل توطن خوفاقین لانه ام الا خزانه بود و سبب لطافت
 هوا از باغ فارم آستینی و از در وضع رضوان کنایه است و این بقعه را محمد قلم این
 حجاج آریسته مضار و چهار بصری بنا نهاد و شیر از بوست و ساحت و تکلف انچه
 انصاف دارد و در برابر نامی آنجا طلعه اندی یافت مثل مرثا بریان و آتش نارنج و آب
 و غیره و در زمان عهد الدوله دلیلی میسر می شود و پیر سائید و سوره و پاره بگرد و شیر
 و از در عام مخلوق بمرتب سید که لشکر نیز جانی نشستن مانند باین عهد الدوله نزدیک
 قصه نهایت تکلف موسم بقباخت و به سکو است سیاه بیان بگرد و مشهور است
 اما اکنون آن موضع خراب است و یک شرف الدین پیر نیز تجدید برج و باره آن نموده و
 نیز در غلبه اعتدال است آبش انشوات جبریان می باشد بهترین آنکار نیز باقیات شهر

آباد است که در آن دولت حسن بن پور و ویلی احدیته نموده در شیراز بجای خیرین مساجد و
خوانق و مدرس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که پای آن عمر بن ابی صفیاست از جمله
گوناگونترین مسجد از اولیای خالی میت و پشته است که در قریب به بیست و هفت و مردش از بند
احرار و زمین و زرار بسیار صحبت مایشنا ارام دارند که امام سقده ما هر روز در جای بسیار بزرگ و
بفضل گل که در ساغر میانه می باشد کسی نرخته می باشد که دیوانه می باشد و
بهترین جامی شیراز معلوم است که اکثر سیرگال در این ضلع واقع شده و دیگر سیرجان است
از شیراز تا کوه در آن که قریب و نزدیک است و تمام بانگ است و در این شهر نیز نوایوه امام
هاتم موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز و قمت که بر سر فخر است عالی ساخته اند و در آن
بسیار وقف کرده اند و در سنگی نیز چشمه است موسوم باب چاست که در فصل باب
چشمه در صحبت چاسبی بخند و زمان ایام مردم بسیار آن موضع رود که روزی صبح
تمام از آن آب خامیده و نه از شربت می باشد و طرف دیگر در وقت خوردن با یکدیگر
علی گذارند که از مغفله علی بر آن فرغ خواهد شد که گویید نفی و نشکرید بشود که پیوسته
باشد دیگر فضلات و نه کرده است چای بسیار از مشهور است که در طرف واریت جنوبی
فارس شهر است در فصل باب در چهار سبب که در مشهور است که در شیراز شهر است
که در شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است
که در شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است
که در شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است که در شیراز شهر است

از تبرها سبب گزیریم التفات با شخص ناکرده گفت نه این فسادات العجمی چنان سواره بگذشتند
 رسالت یافت و سبب اولیا و شعرا و فضلا شیرز بر خاستند که تقدیر اسلامی نهادند
 می پیش از شیخ ابوالحسن کرد و شیخ ابوالعباس احمد و بندار بن حسین و شیخ عبدالعزیز و
 شیخ موسی و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی برش و عبدالرحمن
 قدس الله سره و شیخ مقلد که خط ثلث از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافته مذکور
 که جمیع کتب است از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام بیع مسکون و وارده نوع است و
 آن عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قبضی بربری هندو و غیره
 و از فضلا انصاری بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصطفی الدین سعد و مجد الدین
 بکر و مولانا قطب الدین و قطب بجمی و فضل الله و صفا و خواجہ حافظ و ابوالحسن صلاح
 و از ششتری قدیم است و هو الایق دارد و مردم نیک از انماک بسیار برخاسته
 و مولانا جمال الدین حسین مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
 عبدالرحمن جامی و مولانا مصطفی الدین و غیره خورشیدان و ولایت نیرت است اما
 پیش از خوش و فاسد است و عدو دشمن و ولایت عراق عرب و کردستان و بربرستان
 و از شیخ صاحب طبقات محمود شاه می آورده که در سال ۸۴۳ که چهار صد و چهل و
 چهار خوزستان توابع آن نزله بوقوع آمد که خلق کشوری عرضت هلاک شدند و کوه
 شمشاد از میان آن کوه زوبانی ظاهر شد از کج که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
 نیز نوین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقلت که در حال از طرف اصفهان
 برآمدند و مردی باشد بهر آن نام که اصل وی از خوزستان بود همه

خراب کند مگر مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت اچنان نشسته که ابو سیر و لهریزه
 مطلق بالصبوح بن خطاب رضی الله عنه لشکر بر سر فرمان که حاکم آن امصار بود و هر
 نوبت رفیق گشته همراه وی مدینه شتافته آن بکام طیبه گویند و یارده سعادت ملازمت امیر
 المومنین فایز شد و روایتی اینکه خورشید ساجد بن سعید حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
 صوت تسخیر یافت و در از منته سابقه انوار از ملک عظمی خورشید ما بوده آورده اند که
 کبر سالی در آنجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی نبود و باعث بادیش از شیر با کمان
 بوده شوش از شهری مشهوره خورشید ما بود این المقتنع آورده که اول سوره که بعد طوفان
 بنا شد شوش است و سام بن نوح از آنجا برگشته و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان
 نشان فاروق عظمی شمشیر یافته نموده و سیصد تن را آنجا بست اهل اسلام قیاده پس از
 بخانه رفت و دیده بره رخا او نخته اند و مردم به سجده انبیاوت می نمایند چون قاصد
 کرد خازن بر گیس گفت که در آنجا مالی نیست مگر ابوت و نیال که معبد است چون بر آید
 سیری یک شخص بر آن خاییده که اصلا خللی در جسم او نداشت یافته ابو موسی بغیر موده قاصد
 عظمی رضی الله عنه نهاد نیال را بر کنار آبی روشن کرد و آب چشید آن قاصد از آب و چشید
 آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتواند و پرنانی که در آن شمشیر بود ماهیان آن آنهات
 عسکر مکره شخصی با نام بوده ابتدا لشکر بن طیموث و یونس در آنجا شهری بزرگ
 بساخت و آنرا ش خوانند و بعد از چند گاه ویران شد شاد پور ذوالاکران
 تجدد عمارت فرمود مورچ بنا پور خوانند کرت دیگر و بویزی نهاد و مکره حسین که
 از جانب تجانب پور پور پور رفت و فرخ زاد را بکشت آن شهر را آبادان بساخت و موسوم

بهر که گرم گردانند شرب و نشکر عسکری نام بوده گویند وقتی از نقل نشکر نمزید بسیار بهر سبب که
 باعث خرابی عسکر و دیدن شکر که نکور شدند احوال خرابانند و از شکرهای سابق خود
 که احوال آباد است در قول است و در قول از اجیر و شیر با کجاست اگر چه شکر کوچک است
 به آن صفات آن بسیار است شام و در مطران و اوقیر معمرانند و در حوالی آن مرغزار است
 نیم فرسنگ و نیم فرسنگ که در تمام گرس خورد و هست و بعد رین حد و در حوالی آن که بنا
 زمین درخت گونید و شکوفه آن زرد است و بارها است اما نمره نمیدهند شکر بعضی
 و بعضی بخت نمیزد کرده اند از الملک خورستان است موافق بخت اقلیمی که بنا
 کرده شاپور بن شاپور است و صاحب است القلوب می بخارند که شکر است بهر شکر
 انوار کرد بعد از ارو شیر تجرید را با او ای انگو شکر که شکر کباب هر شکر فایز برود
 بندی و با قنده و قند شکر و صفات حصان و حکمی است و از میان آن شکر حضرت عیسی
 عیسی است که در آن ولایتی است وسیع و بی پایان شرقی آن کرمان و غربی آن
 فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن
 گشته اما در گذشته مسطور است که چون ارو شیر با بکان بر بلوک طوالیف دست یافت و نتواند
 کرمان گشت و در بخامروی بود و همگوار و در قصه کرم مفتوا و تقصیل و شاه نامه مذکور است
 ارو شیر حکما نگرم با کعبه اقبال مفتوا بود و قبل آورده و سایر گشت و بعد از آن
 نیز گواشیر که سالها دار الملک کرمان بود و باخت و از کنار و جای پیدا و مار و در چون
 گرو و حمد است که مستوفی در نه شبه القلوب آورده که کرمان در و شکر واره و شکر را بهر
 بهت است و شکر کا آن صرف و تسبیح است در بعضی و آیات کرمان را و این

ماه بار سید بود در حوالی کوه پابان پشت است که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برده
 و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آنرا بر هم رسانند باران آید
 ایضا سنگیست که چون بهر زم میوزد و صاحب مجموعۀ نوادری آن را که در کرمان نوعی از
 است که چوب را آتش نسوزد و در آنجا معدن آتیا است و مردم نیک آنجا بر سنگها
 مثل شاه شجاع و واجد القین و امام قاسم الدین محمد طباطبائی از مشهورین
 و آب و هوا آن خوش است و در وقت بارش در غایت استحکام است و خواجۀ و عجم و قبیله در آنجا
 سیمان در آن است که حد و دوش از خاک است تا مغازه کرمان و جانب غربتین و طرف
 افغانست و در گذشته سابقه نوعی آبادان بود که یکجای زمین با وجود قنات آب هزار
 و نیا کیلی فروخته شد و غور اسفند و اول حال داخل سیمان بوده و آن ولایت را سیمان
 نیز گفته اند چه سنجستان بن فارس است بر آبادانی انگاشته و نیز ایستان و نیز
 شخرت و در اول آبادی را شگری هم خوانده اند چون عرب عرب کردند سحر
 خوانند بزرگترین جوی سنجستان بهر همین است که اکثر آن بکشتی میگردد و در قنات
 آورده که بهرین شهر است که سبستان می رود با آنکه بهر سردخانه سرد ندارد و اصل از راه
 می رود با آنکه هزار رود می رسد تا قطعا نیگردد و فصل آنش در هر زره میریزد و زره دریا
 چه است آنی زرسنگ و زنی زرسنگ و در میان آب جزیره است مزع و مردم
 نشین صاحب مبارک کتبی آورده که در همه میان همه کوه است بر و شهر نام و بارگاه
 بهشت بر آمده بر آن کوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و در جناح دارد یکی بهر
 یکی سرخ و گاهی آن را با این چند و اندک عجایب اندک بر یک روایت نزدیک و قنات

و آنکوهی است که قریب ببلت فرسنگ بلندی دارد و یکتوی آنکوه را یکدیروان گویند
 و در آنجا چند مار بزرگ است که مردم شهرهای جمعه بزیارت آن مقام میفرستند و چون بسوی کوه میروند
 و خود را بر روی رگیک ماکرده میل پایان میکنند در آنوقت آواز زنگاره و نظیر آن میآید
 کوه نوعی سپیدانیست که گویا چاه خیز و زنگاره و گور که را یکبار در خروش آورده اند و بجز
 آنکه چون بیای کوه میسرند هر گنجی که پایان می آید تخلف مینماید و با بلبلیر و درود مردان
 نیک آن ملک بسیارند مثل ابو عبدالله سجری و خواجه عبدالقادر طاقی و شیخ ابو
 بشری که از پیران خواجه عبدالقادر نزاری بوده و خواجه معین الدین سجری و از
 شعرا فرخی و غیره قلعه ولایتی است مختصر و قریب و دره دار و ارتفاعش نیک
 بحصول می پونید و منذ از خواجهیم آنجا است و در یکفر سنگی فراه کوهی است که آن را
 بارنگی گویند و درین کوه طاقت از سنگ که در آنجا است بسیار است و مردم در آنجا
 آمده دعا میکنند و اگر چکبند آن آب یاده شود عمر آمدن حاجت امیدوار میشوند و الا
 محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب ضحیان از اشهر است قلعه دار نیک بود
 استوار گویند هر گاه لشکر اشهر محاصره نماید در نظر ایشان شهر پنهان است با آنرا
 نمایند که مهور است و در میان قلعه چاهیت عمیق و سنگها را که بکنند در آن خور
 کرده اند آب آن اجاری دیده اند و وقتیکه از آنجا آب کشند بر گهای درخت
 و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قلعه بسیار نیک است و مردم آنجا تخت و شمشیر
 اکثری شیرین و کبکین اند و با عی ضبط اول اگر کنم خوبان جهان از نوش لبای
 قلعه دری نتوان فی صبر بجایانند نواب و توان ای اهل دل زمینان افغان قهار

بوده قلم بلبل است... بر کثر و بس با غایتش از کما ریز است و یکی از مضامین است قند بارین
 و در است که در الملک سوزی بوده که بعد سلاطین غور است و دیگری بست است که
 شخصی بظلمت بوده و در آن ناحیت گندی است و در آن دو قبر است که ایندرا^ن
 نامی گندیده باز میگویند و مکرر اسقفان گنیز او نشانده اند و صاحبش نکافته
 یافته چنانکه اثری زان گل و خاک درون گینه یافته اند و دیگر نیز شیخ احمد و قاسم
 و وفان از قزاقی بست است و زوی شیخ مذکور بر سجاده مستقیم بنشسته به در علم رفته
 تا چهار سال بهین دستور نشسته بود قاضی انداز از کمال نفقت شیخ را تحیه
 داده عقبت و فات یافته السبیری از آل دغشایر قاضی نیز در ده اندام که
 شیخ با جمال سابقه نمائنده از آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل او شاه که
 سید جمیل الاول تسلیم کرد و یکصد و شصت هجری در مصافحات واقع شده در مصر
 جانش سر و پای زاوری تیغ از تاریخ آن خبر می دهد احمد شاه و رانی سدوزی هر طایفه
 خراسان پادشاهی یافته قند بار را در سلطنت گردانید و قلعه یقینی در آنجا طرح
 انداخت موسوم باجمد شاهی ساخت و آنوقت آبادی قند بار بسیار بوقوع آمد و در آن
 قده امر الملکی از تاریخ مولانا طریز الدین نقل میکند که در سنه ۲۰۰۴^{۲۰۰۴} صد و چهار در ایام مقصد عباد
 از خراسان خبر رسید که برجی از برج قند بار کنده شد جایی یافته شد قریب شهر سمرقند
 و در او نیز نیز هم سبته و از آنجا در گوش جیت و نه سر از آنجا رفته با بود بر همان سبته
 و نام آنکس به آن نوشته شده است بحین سکان و خان بن زید و خلیل بن موسی و آن
 نوشته مورخ بود تاریخ نوشته شده هجری و تفاوتی در مابین دو نسخه بود چهار

حکیم شناسی و شیخ رضی الدین علی دلا بوده و چرخ از توابع او و کز غمزه است و در این کتاب
 بغیر از چرخ جانی نیست و دلا نامی بود بر منی از آنجا است پشیا و در شهر است و
 اما هوای گرم دارد و در زمان و سایر کوهها و در حدیث هم میسرند استوار پشیا در خصوص
 مرغومی کوهی است از منقعات آنجا نام است در آن تیزی و لطافت در روزین
 استوار یافت و پشیا در آنجا نیز و غایب لطافت و ترک است باره جوی سنگ کجرف
 آن بر نیمه است با خسته و اولی آنجا که مردمانی و اولی کوهی بند است
 مردمان نیکو و طلب با این ملک به خاستندشان میان و چکنی و میان مصطفی
 رحیم الله تعالی در نزدیک پشیا و بطرف کوه قلعه است بر لبه بسیار بزرگ کوه
 در اول این قلعه اسکندرو - لغت بعد از آن که خراب شده و علم و نشان از امای شاهجهان
 است بر باری انگاشت و بر بقعه ای کاش ساخت از میان ریوی از خراب شد
 قلعه از آنجا است که کوه خجیر است یک سطلین قله پشیا در آنجا و پشیا
 رسید و کشتادن آنجا چو آن دست ز دل جهان و توان است در پشیا
 خجیر و پشیا در بالای آن و در آنجا و در پشیا و در پشیا مختصر است
 نیک و در مسو و خجیر و پشیا در آنجا و در پشیا و در پشیا و در پشیا
 افت جان و غارت دل ساخته است و در پشیا و در پشیا و در پشیا
 بسیار در و از آنجا قیام است که در دل پشیا و در پشیا و در پشیا
 نیز خوانده اند و بایش نیک که در پشیا و در پشیا و در پشیا
 وزرگان از آنجا بسیار خاستند و مثل حضرت بهادر الدین در زبانی و غیره

مدرسه کربلا

قدس سریم پاک پیش ضلع است ساکنانش در محبوب تراشی و ساختن حصای چو
 مهارتی دارند استقانه حضرت شاه فریدکنج قدس سره درم شجاست و درم شانه ایشان
 دروازه است مشهوره پیشی دروازه از شاه فرید فضل میکنند که هر که یکبار بشیر ط اسلام داند
 از دروازه من گذرد بدو رخ نخواهد رسید در این ایام که این مسوده بخیر رسیدگی از
 فرنگیان بر ما سخن نگار کرده رخت پوشیده از آن دروازه گذشت بعد از آن لباس
 بد کرده اینجا در آتش انداخت لباس با اعلانش از آنکه ده و فرنگی بملاحظه این گرامت
 مسلمان شده لاهور از شهرهای معروف هند است لاهور و لاهور و لاهور نیز گفته اند
 چنانکه اندیشه شعری باستان مفهوم میشود و در عجایب مخلوقات می آرد که در استخوان
 ثانوی آدمی در زمان سابق در لاهور استفاده بود که یکی استوطنان این مکان بنا بر غله ساخت
 بودند دیگر بر آفتاب گردانیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
 باستان با و قرا با دانی و معموری هنر رستاق داشته که هر کدام ساحلمی علییه بود
 و ایام سلطنت چنانچه بسیار آبدی یافته و قلعه و رعایت محکم بهم رسانیده از عجایب آن
 سلاطین فقط شاه جهان با شاه سلخ پنجاه لک و پیه بر عمارات آنجا صرف کرده و از
 اکبر شاه و غیره حرمی نیست و مقبره جهانگیر با و شاه که شاه دتره مشهور است نیز نزدیکی
 دارد و در آنجا در فن سنگ تراشی مهارت بسیار بکار برده و در نفس شهر مسجد ویران
 نیز مکانی با نزهت است و در یک مسکنی لاهور باغ شامله نیز جایی خوب و عمدتاً
 مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و خواه
 نامی بسیار و آبشار دارد و شهر لاهور بعد از قراض سلطنت چنانچه از دست بر

رکن اطراف بسیار خراب تر چون ریخت سنگ نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرد
 ناکب بودند بحکومت سیمپلاهور قدیمی آباد گردید و قلعه درونی تمام در زیر خانه تا
 مردم آمد تا در بیرون بدستور و پیران بود چون درین ایام در سنگین که از دو صد و شصت
 دو و هجرتی که لفظ اقتدار قومی صاحبان انگریزانان خبر سید پهلپور سید و اولیای دولت
 گیتی انگریز فرآمد و خارا شارب پس شمیره صاعقه با پهلوانان نامداران ساخت ملک بر
 طرف شد و بیرون شجره زیز و پروز در غمات و طرح بازار نامی افزایا وقت
 بود و قشقه کثرت متعه و سایر ضروریات از شجره های دیگر ممتاز و سخی استخبر
 انجالیله و جلالت اقتدار میرسد که فقیر و غنی و سخی از ان بهره مند میگردند و هندو
 سالی دو کثرت بحصول می پیوند و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور و
 خاسته اند و باورین دو بیانت و اولیای انرا است پهلوانان و کما سالی آن بزرگوار
 دفتر می طلبه سیالکوٹ بنا کرده سلطان میرالدین سامست قبلین این زمان
 راجه سالیا برین است و مردمان دانشمند و جتلا در آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
 امرت بیشتر و بی بوده از مستعلقات و مال چون سوداگران کشمیر و پنجاب و وود و ابر
 روز بروز آبادانی یافت ماسورت شجره های گرفت الحال بود و آتفه و شمشیر و سینه
 نظیرندار و سبب کثرت از باب اسلام ساجد پهلوانان پهلوانان و اینها گرفته است
 در نماینده عزت و لطافت است و کما شریفیت طایفه ایکن با اولیا و علماء
 پویشیم ناسلکار است و زلفه فانت لاهور که است مه سورت بزرگوار و سکر کوٹ
 قلعه دار چون دعای منطوبان انجالت سید و پهلوانان این کوه سبب بکوه گیتی است

و بدان که بننگ پاره ایست از تکلیف ساده و صخروه اش به صوت افتاده و اهل سندباد
 سنگ پاره افغان و ایستاد که در حکم تریور سالی دو بار هراسان شهر آومی بغیر طواف امکان
 در گشت می بند بعضی زبان خود را به دست خود بریده زبردستان امکان و فن میکند و آن
 گو و بر شمال هند واقعه در ازنگ کوت نا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است زمیندارند
 که هر کدام سه چهارم سوز زیدیم در تصرف دارند و زبان وین با اهل هند متفق اند کما
 سابق رینگو یا تحقیق این کوستان کرده اند و یک لکبه بیت و پنجره کوه متصل هم پیر کوه
 یافته اند از چند اهل سند کوه سا سوال که بریت میخوانند و همین کوه است که بانهاست
 ولایت خراسان سیه و همچنین از هند گذشته و بنجاب و بدیشان و خراسان کشیده و در شمال
 ایشاپور گذشته برقی از قزوین و طبرستان فته خیا که در سمت کوه منجلیها سی یا کوه کرده
 و کشید و نیت در میان این کوه است و در ایستاد این کوستان در میان ولایت هند
 هر زمان می پدید آید مثل سارا و در آریه آوی و بیاب و بیاب و این آب است و در
 زمان یکدیگر پیوسته سالی سینه لچان میرزده و ایضا آب گنگ و چون ولایت
 راهی سوزند این کوه در برآمده و هر کجای در ولایت بنگاله به محیط متصل نموده
 نشسته بود و صفای در حرب و هاجات مرغوب بسیار بزرگان و علماء از بنگال
 بدانند پیشتر قصبه بود الیها چون محل اقامت مردان آن غیر نیت و آبادانی یافته
 نیت پیدا کرده سینه که زبیر بنیز تعبیر کرده اند سابق و محل سمانه بود و سلطان
 در زمانه پیداست که در سینه حاصلی و سینه یا فرموده و موسوم به فرود آباد
 سینه که در سینه و سینه و سینه که در سینه و سینه و سینه

خبر است
 در میان کوه
 که در هند
 پاره ایست
 از تکلیف ساده

در میان کوه

در میان کوه
 سینه و سینه
 سینه و سینه
 سینه و سینه
 سینه و سینه

مصورى مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بنده سنگه از مسکان که وجرات بهم
 رسانیده و بر سر سینه تاخت و آشوب با کل غریب ساخت و بنفش قبور و بنجاسب کرده نام
 و نشان از آنها نگاشت فرزند شیخ احمد سر مندی در بنجاست و شیخ در کابل تولد یافته و چون
 بسین کشیده و سر شده در میدان بسایر پیرسانیده و در جای طریقه جدیده نمود و سر
 مشغول شد تا وقت گذشت بانسی در چهار چهار وقت در زمان سابق بجای با نام بود
 قطع استوار شده و قتی که در یکی از مضامین بانسی صورتی را چهار کت وضع عمل شده و در
 کت او را چهار لبه بود و آمد و هر شانه و پسر در قید هایت مانده صاحب نمین و بنا شده
 شیخ جمال الدین خطیب زلفی گنج بنکر و شیخ قطب الدین انوار نظامی شیخ نظام الدین
 اولی قدس الله سره هم از آن سرزمین نامدانیان شهرت یافته است بانرا خوب و روان
 نامی تشکر چون اشک چشمه صاحبین مشهور است از آن شهر در مضامین دیگر از جمله
 شده و در این کتاب در دو باب مشهور گردیده است اما با وی تمام دارد
 سابق نشانی چهار درستی خالی نیست در زمان سابق بنجاست در گذشته و در آنجایی بود
 موسوم گردیده است که در آن زمان بود و در آن زمان در چهار جهت زمین هر قریه بوده بود
 و مهارت کنند در اشک بنده است تمام بود که از آن چهار جهت است با غنیمت و رسیدن
 شنیده شده از چهار جهت سیدانی را در آن زمان نشود از آن جهت بنجاست سیدی را
 در وقت مرگش در آن زمان چه بود که در آن شهر در آن وقت است و در آن شهر
 که در آن زمان در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر
 که در آن زمان در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر در آن شهر

در این کتاب در دو باب مشهور گردیده است اما با وی تمام دارد

و لقمه و جواهر نخبه دست گنت شان بن میرسد و آن عوض می اندازند پانی پست از
 جهانی معروف است متوطنان آنجا حرفه کار و گریز نیک و زبیده از شیخ شرف الدین بوعلی قلند
 در کلاس فون است اصل ایشان از عراق است با شصت و نهم تریز و نامولانا می روم صحبت داشته
 قدس الله سرهم و علی از ششتری قدیم است همیشه در الملک سلاطین عظام و مرکز ایزده اسلام
 و بجز طریقال افضال و ماسن فصاحتی کامل بوده و در اهل هند آمده که ششتری و علی مهر و علی نام داشت
 و نهایت آبا و پووه بعد از آن نو خراب شد که مسکن و خوش و قریب گردید تا آنکه در سیصد
 و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب یکصد سال در آن مکان هندوان کار و بار بودند و
 پانصد و شصت و هشت بر دست سلطان قطب الدین ابیک نظام سلطان معز الدین سلام

که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مضمون شدن آنوقت الی یومنا هندوان
 دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن شهر
 محمد تغلق شاه بنامی تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی گفته با سخطا در سید و سید
 شمس و هشتاد و هشت با تمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی تو نباشد و چون بر آن
 چون واقعه در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده با آنکه در زمان شاه جهان
 نزدیک دهلی نوشته شاه جهان آبا و با یافته که الحال در الملک است و از دهلی گفته و نو
 نامی باقی نماند الحال قدسی از خصوصیات دهلی نوشته شود و بعد از آن شمه از کیفیت بنا
 شاه جهان آبا نیز تجریر می آید بدانکه در دهلی گفته مسجدی مسمی فو شالا سلام که هر
 ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد شماره ایست که از کمال نفعت هر
 کس بقدرت بالا رفتن بران نیست و در این شماره هشتاد و دو در فاضل کصد و

مع نظیر آن مناره در ارتفاع برون شرفته چون بل گنبد از گردون، نزد بان جماعه ملک است و مناره
 میرقصیه فلک است و آنرا مردم منارث مناره گویند از سنگهای سبزه شکل مخروطی است پنج طبقه
 نماجات بهلودار نقش و فرین و منبت کار و الاچه دار و آیات قرآنی علی آسمانی که بسط
 هر حرفی بقدر سه گرو باشد بحال حسن و زیبای برشته مانند و حسن مسجدی استین بقدر سه
 از زمان پیدوان بحال پیاده است و نیز فرار تیره که حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیت
 قدس سر که مردم کمتر زیارت آن استانه بهیات جماعه میروند و منارث نقش الانوار حضرت شیخ
 عبدالحق و بلو قدس الله سر و در پیش تن و قاضی صاحب امام صاحب مولانا جلالی و غیره
 شمسی و مسجده و نیای نیز و مسجده است و زیارت حضرت شیخ نظام اولیا نیز از غراب است و میر حسن و مسجده
 است و بزرگان دیگر و حکام بسیار و جوار ایشان مضعج یافته مقبره اکثر سنگ مرمر
 و پزی بی عقیقه مویطه تقیاء او یا پوده سیر کرا از ایا و سلاطین که طویل است و عمرش بنوعی
 متوش می گوید و شاک اکثر دفن میگردید و بنا به پندان عمارت رفیع مقام و خطایر معین
 در آن شهر نباشد که زحد و مدبر دست و کتبه چون شاه نیز از عجاایب حالات عالم
 و گنبد عبدالرحیم خانمان که همگان بول الگو بند و گنبد توابع منصور خان پید نوایان کنه
 و غیره و فضلاء و باخاتارم سیک اگر به بد شمس بیان باشد و چندین مجله بجزیر و ایضا
 در آن نزدیکی عمارت موسوم به شکارگاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی برآمده است که
 شروع ارتفاع سه در صد و پنجاه است و در یکایک سنگ گسالت و بیروت است
 و کتیبه بنام خود در پیرامون است و در آنجا و خشت و گل نموده است
 آنکه میسر خواهد بود و در این پیرامون در شکارگاه و در آنجا

محللات است مانع مایل خصوم یا تاشی است که بدون اختیار مجلدی ترکیب کرده

نشان بر هم در ان یک بسیار دنیا از دلی خواستند مثل سید محمد رسولی این مانی

من نظام الدین دلیا قده سده و نیر و در جو اجه حسن نوجو مانی و نیر غلبت و نیر و نیر

که در ویرت آبادی تمام در محل توطن فضا از وی گفته و نوا آبادی نیر نظامت نیر کندی

بنامی این قلعه است که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهار وی است سال خود بود

شاه جهان مطابق شش کیم در چهل و نهم در بیخی بنامی آن کند و ششده نهم در علم

یکبار و چهل و نه بجز بعد انقضای نجه است نشی کور و نیر و نیر و نیر و نیر

حکاک و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

خود آورده بود و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

اساس قلعه از جانب پادشاه بود و در پیر و نیر و نیر و نیر و نیر

شاه جهان آباد و آن شش یکبار و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

و در کاشی و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

و در بسیاری عمارت و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

بخ و در آمد و یک فلز از سنگها سرگردا گردا نیر و نیر و نیر و نیر

پادشاه است و آن شش است بر چهار و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

وزین حصارش که در است و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

دوازده در است و چون فضا نشین و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

و در گفته است که در نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

سند بهر دستتند است تمامی باره و برج از اوج تا حوض و کناره تا خاک ریز از سنگ سبز

توشیده اسانس با فیه و بجلی عمارت و نهانه از برج شمالی مسجی شاه و برج بان حیات بخش حاشا و

محل معروف بعلیخانه و تیسع خانه و برج طلایی مشتمل بر برج دیگر عمارتیکه از طرف شرقی در

دوازده و سه مشرف است بر این از جانب مغرب باغات و انبار و مآلای فیض لرزه است

مطلوبه منقش و رنگین بنبت کاسی عمیق بینی و چور و شاه نهر در وسط با حوض و نوار

و دیگر است اسال ایوان عسکریه شکل باه که پها طاق گویند و از سبب اجود و میند

کسی با سقفا در استوار تا عطا کا و بنبت کاسی عمیق بینی و غیر رنگینه باقی فتمینی در و در و

گروشنان پوشیده جایست و سقفا در شسته لغز و مع طلا گو بنی فرگی بند و در و در

نمای ساخته در نه کله و بیچرستان شده و تختیکه با و مجر شش انظار و در و در

ان یک کله و شاه و بیچر و بیچر رفت در وسط ر بنا و در و حمام و متصل است به سنگین

سوسنگین در مغزق طلاست و این سنگ خام بنبت سر و بیرون و در و در و در و در

مان چنان بخش است است خسته نه و طرف و در و در و در و در و در و در

باغات حوض نامی در چه و در و در و در و در و در و در و در و در

بیر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

در طبعه و جهت طولی اجزای دایره و عرض است و شش در همه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن ^{مطلوب}
 و زمینه آن هر جایی که در آن نصب کرده و در دیوان عام طولاً هشتاد و دو عرض بیست و شش در عرض از نینجا تا سقف
 چهل ستون و زمینه پایا از سنگ مرمر طلا و بکله نخل گاه با فضا است که عرض و طول چهار و عرض در درگاه سنگ خارا
 طلا ابروی عقیق و لاجورد و گوهر های گران به نسبت کار کرده و اگر آن مجاز طلا برای ساخته اند و طلا
 در عقیق با گوهر های گران است تصویرت بلعمه و شمشیر محرابی خالص با صحن و طواق بپوشیده
 سواق بکله نخل گاه و بقوه غیره در آن دروازه که عقیق سنگ مرمر و بیرون از فضا خانه و صحن
 طولاً و عرضاً یکصد و پنجاه و پنج در چهار طرفند ایوانه باد حیره و در وسط عوض مانده در آن زوره
 نه در همان است ایوانه ای در و دروازه قلعه باز است و کوهی در آن کوه کوه که فیصل بالبان از زبان بکر رود
 در آنه نیزه است که در جهت پهلوی در دروازه در بنده و در پنج جنبه ای گلار بر سر بند رومی
 خانه خوش اسلوب است در آن مقدمه غایت با جوار فیصل استخاره دروازه است و کشاومی ایوانه
 تهنیت کردن است و در کفیل جبهه حرکت نمی تواند و ممکنات و کاخها و خانه های پاره
 و مسکن با طنین و نور از گان استخانه میراثش و در صفا و دیوان خانه و دیوان
 در هر جنبه ای غله سر کباب است حدیثی غیره که نیک است رویش است که در آن است
 شاه است در هر جنبه ای در کوه است که در کوه ایون و در هر جنبه ای در کوه ایون
 چشم در هر جنبه ای در کوه است در هر جنبه ای در کوه است در کوه ایون
 سقا سپه گران و بر سر دیوان در جنبه ای در کوه است در هر جنبه ای در کوه ایون
 است در هر جنبه ای در کوه است در هر جنبه ای در کوه است در کوه ایون
 بکر از با... در هر جنبه ای در کوه است در هر جنبه ای در کوه است در کوه ایون